



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در تکمیل بحث گذشته با توجه به روایاتی که فرموده‌اند که اهل بیت ابواب علم رسول خدا هستند و این که همه علم نزد ایشان است و جای دیگر مراجعه نکنید، ممکن است این توهم بشود که همه احادیث و علوم که از غیر طریق اهل بیت به دین و به پیامبر مکرم اسلام (ص) نسبت داده می‌شود همه ممنوع و غیر صحیح است و نباید اخذ شود.

احتمال اقوی در منظور از ابواب

احتمال دیگر که اقوی بود این که بگوییم منظور از این که اینها ابواب هستند، یعنی این که صحت آنها به نحوی باید از ناحیه اهل بیت ولو به یک تقلید عام و عدم مخالفت تضمین بشود و ما به عنوان احتمال، همین دومی را مطرح کردیم که در واقع ابواب که می‌گوید نه این که همه چیز باید دقیقاً از طریق اهل بیت و روات شیعه به ائمه برسد و از طریق ایشان از پیغمبر نقل بشود بلکه از غیر این طریق هم اگر کسانی چیزی نقل بکنند و روات ثقاتی هم داشته باشد، -ثقات عامه باشند یا شیعه باشند- و از رسول خدا معارف دینی را نقل بکنند، قابل اعتماد هست مگر این که مخالف با اهل بیت باشد و چیزی که مخالف بود، مورد قبول اینها نیست؛ این به عنوان یک احتمال بود که در واقع حل اشکالات و مناقشات و نقضها با این میسر بود.

شاهد روایی

وقتی که به خود روایات هم مراجعه می‌کنیم شواهدی بر این مسئله هست که وقتی می‌گوییم اینها ابواب هستند و علم پیش اینها است، منظور این نیست که هر چه از غیر این طریق برسد -ولو ثقات باشند و شرایط و ثوق خبر هم در آن جمع باشد- از اساس کنار بریزید. شاهد این است که درست است که ما گروهی از روایات این گونه را داشتیم، اما روایات دیگری هم داریم که معنا و مضمون آنها را تفسیر می‌کند و شاهد بر نکته ما می‌شود به عبارت دیگر ما در این باب و در بحث اعتماد به اخباری که از غیر طریق شیعه نقل می‌شود، دو دسته روایات داریم:



دسته اول

یک دسته روایاتی است که در باب ۱۴ کتاب العلم بحار، جلد دوم، ذیل آن روایات تعدادی روایات داریم که می‌گویند؛

«كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ»^۱ و ما باب علم رسول خدا هستیم و روایات دیگری که به آن‌ها اشاره شد.

در قبال این‌ها، طائفه دیگری در بحار، کتاب العلم، باب ۲۸ نقل شده است، در صفحه ۲۱۴ که ۱۰ الی ۱۵ روایت در این باب هست.

این باب مشتمل بر روایاتی است که تا حدی آن مضمون کلی به آن شدت و حدت را یک مقدار تعدیل می‌کند. به عنوان نمونه بعضی از این روایات را می‌خوانم و بعد نوع جمع آن با دقت در خود روایات به دست می‌آید؛ بنابراین گرچه یک طایفه از روایات با کمال حدت و شدت می‌گویند «كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» و همه چیز از باب ما باید به رسول خدا منتسب بشود.

دسته دوم

دسته دوم از روایات که روایت معتبره‌ای است حدیث اول همین باب، صفحه ۲۱۴ است، حسن بن علی بن نعمان عن ابيه عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع)، قال؛ سمعته (ع)؛ يقول؛ «لَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَالَ فِي النَّاسِ وَأَنَالَ وَأَنَالَ»^۲ از همان نیل می‌آید؛ یعنی ایصال کرده، اعلام کرده رسول خدا در میان مردم حقایقی را از علوم و معارف الهی منتشر کرده است «أَنَالَ وَأَنَالَ وَأَنَالَ» یعنی خیلی چیزها از رسول خدا منتشر شده است. بعد می‌فرماید «وَفِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَأَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَضِيَاؤُهُ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ»^۳ ولی ما معاقل علم هستیم؛ یعنی معیارهای علم و ابواب حکم و روشنی قضایا هستیم. حضرت نمی‌فرماید که آن‌هایی که منتشر شده درست نیست، می‌فرماید خیلی چیزها منتشر شده و این‌ها هم جای خود اعتبار دارد، منتها معیار ما هستیم. این همان مضمونی

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۴.

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۶، ص: ۳۰.

۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۱۵.



است که به عنوان یک احتمال عرض کردیم و توجه خاصی به قضیه نکرده بودم. می‌فرماید: ما معاقل امر و ابواب حکم و ضیاء امر هستیم.

مرحوم علامه مجلسی (ره) دارد که بیان؛ «أنال أى أعطى و أفاد فى الناس العلوم الكثيرة، لكن عند أهل البيت معیار ذلك و الفصل بین ما هو حقّ أو مفترى و عندهم تفسیر ما قاله الرسول (صلّى الله علیه و آله) فلا ینتفع بما فى أیدی الناس إلّا بالرجوع إلیهم صلوات الله علیهم»^۴ بعد هم می‌فرماید؛ المعاقل جمع معقل که به معنای حصن است و توضیح مهم دیگری اینجا ندارد.

حدیث دوم هم نظیر این است آن از امام باقر (ع) بود؛ این از امام صادق (ع) است که در سرائر دارد، ابن یزید - که ظاهراً عمر بن یزید باشد - عن زیاد القندی عن هشام بن سالم، -من مراجعه نکردم تا ببینیم زیاد قندی معتبر است یا نیست - ولی این مضمون در روایات زیادی آمده است. روایت اول معتبر است و روایات معتبر دیگر قطعی هم داریم که هیچ جای بحثی نیست باز دارد که؛ «جُعِلَتْ فِدَاكَ عِنْدَ الْعَامَّةِ مِنْ أَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْءٌ يَصِحُّ» بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۳۶۳ چیز درستی آنجا هست؟ حضرت فرمود: «فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَنَالَ وَ أَنَالَ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ فَصْلٌ مَا بَيْنَ النَّاسِ»^۵

حدیث سوم از امام باقر (ع) است که سند معتبری دارد که «إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عُرَى الْأَمْرِ وَ أَوَاخِيهِ وَ ضِيَاؤُهُ»^۶ حدیث پنجم هم با یک سند بسیار خوبی همین مضمون را دارد که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که البته درباره محمد بن عیسی بن عبید یقطینی مباحث مهمی مطرح است که به نظر ما درست است و قابل تصحیح است.

عن ابی عبدالله المومن عن بن مسکان و ابی خالد و ابی ایوب خزاز عن محمد بن مسلم قال؛ قال ابو جعفر؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَنَالَ فِي النَّاسِ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا عُرَى الْأَمْرِ وَ أَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ أَوَاخِيهِ فَمَنْ عَرَفْنَا نَفَعْتَهُ مَعْرِفَتَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ عَمَلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ تَنْفَعَهُ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَمَلَهُ»^۷ این مضمون با سندهای معتبر نقل شده حتی اگر این سندها معتبر هم نبود، شاید در حد یک استفاضه بود و سندهای مکرر و متعدد است مثلاً حدیث ۸ با سند بسیار معتبری است ابن ابی عمیر و ابن یزید عن ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن

۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۱۴.

۵ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص: ۳۳۷.

۶ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص: ۳۳۸.

۷ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۱۵.



مسلم. این‌ها احادیثی است که اینجا آمده که حدیث هارون خارجی علی بن حکم بن زبیر هم در همین باب بود که قبلاً روی آن بحث کردیم.

این روایات چه می‌خواهد بگویند؟

مضمون روایات

این روایات مشتمل بر دو مضمون هستند؛

مضمون اول

یک مضمون این است که این‌طور نیست که حق و معرفت درست و صحیح و حکمتی در غیر ما اهل‌بیت نباشد به‌رحال از کانال‌های مختلف و وسایط متعدد حق از رسول خدا منتشر شده و ممکن است که روایات درست و مطالب صحیحی هم نزد آن‌ها باشد، این یک مضمون که فی‌الجمله می‌گوید چیزهای حقی آنجا هست. بنابراین نمی‌شود گفت سخن آن‌ها درست نیست.

مضمون دوم

مضمون دوم این است که اهل‌بیت را به عنوان معادل امر و ابواب بیان می‌کند این تعبیر بابی است که در آنجا آمده بود و ابتدا ممکن بود از آن استظهار بشود که باب یعنی از غیر این راه نایستی رفت و هیچ حقی نیست. این‌ها می‌گویند چیزهایی در بین آن‌ها قابل استفاده هست، اما ما معادل علم هستیم؛ یعنی ما معیارهای علم هستیم و حصن و معیار هستیم. حصن و معیار مضمون دوم آن است که این مضمون دوم را دو نوع می‌شود تفسیر کرد؛

- ۱- یک وقتی می‌گوییم که حق‌های آنجا هم باید از کانال ما رسیده باشد، شاهد مستقیم برای آن داشته باشد؛
 - ۲- یا این‌که مخالف با ما نباشد. جای این سؤال در آن هست، یعنی آنچه آن‌ها دارند وقتی قابل‌پذیرش است و تعلم آن‌ها درست است که این طرف شاهد صدقی داشته باشد یا شاهد خلافی نباشد.
- این دو احتمال وجود دارد.

نکته اول

بعید نیست با توجه به استشادهایی که خود ائمه به روایات آن‌ها می‌کردند و استدلالاتی که انجام می‌گرفته و این‌که الزامی هم نداریم که همه آن‌ها را احتجاج بگیریم، بلکه ممکن است واقعاً استدلال بوده باشد و با این قرینه و



یک مقدار هم ارتکازات عرفی، بگوییم که منظور از مضمون دوم، همین تفسیر دوم را قبول بکنیم، یعنی معیار بودن آنها؛ این که باید ببینیم چیزی با اینها مخالف نباشد، مخالف که نبود به نحوی مورد تقریر است. یا این که بالذات عدم مخالفت ملاک است یا در جایی که در شأنش بوده که اینها در زمان ائمه مطرح بوده و در مرعی و منظر بودند، عدم مخالفت به نحوی به موافقت برمی گردد.

یا تفسیر دوم را می پذیریم می گوییم عدم مخالفت که راحت می شویم.

نکته دوم

نکته بعدی این است که اگر هم تفسیر اول را بپذیریم، یعنی نوعی شاهد صدق و تقریری وجود داشته باشد، بعید نیست که یک تقریر عمومی در مورد این روایات و مضامینی که مطرح بوده و قطعاً زمان ائمه بوده و در خود مدینه و مراکز علمی در دسترس همه بوده و ائمه هم نه بر حسب علم غیب، بلکه بر حسب عادی هم - از جنبه غیبی هم که بگذریم - همه قبول دارند که امام باقر و امام صادق (ع) چهره‌های ممتاز و برجسته بودند و مطلع بر همه مسائل بودند در صد نفی و اثبات هم بوده‌اند و چیزهایی را نفی کردند و چیزهایی را نفی نکرده‌اند. پس قابل قبول است. بنابراین دو طائفه روایات داریم؛ ظهور یک طائفه در این است که از غیر اینها چیزی اعتبار ندارد، ولی طائفه دیگر آن را تفسیر می کند. منتها معیار بودن اینها یا عدم مخالفت است که قضیه خیلی راحت می شود یا موافقت است؛ اگر عدم مخالفت باشد فیها، اگر موافقت باشد می گوییم همان موافقت عمومی که ائمه مطلع بر اینها بوده‌اند و نفی هم نکرده‌اند، نوعی تقریر عمومی بر آن هست به این شکل قضیه تمام می شود.

این روایت مضامین خیلی قشنگی دارد ما معیار هستیم، معقل هستیم، ما حصنیم و ملاک ما هستیم اما نه این که همه چیز از ما باشد، حضرت در ۵ و ۶ روایت، با تأکید می فرماید؛ «أنا و أنا و أنا» رسول خدا از هر سو علم پخش کرده است.

سؤال: اگر تنها صحت و سقم بگیریم، می شود سراغ راوی رفت و مطمئن بشویم و معیار بودن آنها معنای خاصی ندارد؟

جواب: نه اینجا معیار بودن مضمونی است یعنی محتوا نباید مخالف با معارف اینها باشد.

سؤال: اگر در آن روایات مبنا داشته باشیم، راوی که دیگر صحیح بود، محتوا دیگر...



جواب؛ این‌ها در واقع معیار محتوایی را می‌گویند. می‌گویند؛ ما محتوا معیار هستیم، محتوا که می‌گوییم اعم از تفسیر، ظاهر، باطن آن، در همه این‌ها معیار ما هستیم.

سؤال؛ ولو این‌که متواتر هم نقل شده باشد، مخالف عقل باشد باطل است...

جواب؛ نه وقتی می‌گوییم ائمه این را نفی کرده‌اند، قطع ما را تخریب می‌کند؛ می‌گوید این تواتر ساختگی بوده و یک جای آن گیر دارد. باید یک تفسیری کرد، یا تواتر سنداً اشکال دارد یا محتوا و مضمون این نیست در یک جایی دارای خدشه است؛ علی‌الاجمال می‌فهمیم که یک جایی گیر دارد.

سؤال؛ ممکن است یک نفر از خود پیامبر سؤال کند و جواب بشنود، یک برداشتی بکند بعد ببینیم این برداشتی که او کرده مخالف آن چیزی است که...

جواب؛ این همان است که امیرالمؤمنین فرموده‌اند، اعتبار ندارد حتی در آنجا هم همین‌طور است یعنی اخذ به ظواهر آن‌هم مشروط به این است که مخالفتی با صریح یا اظهر در کلام ائمه نباشند. حتی اخذ به ظواهر کلام مشافهتاً هم مشروط به آن هست که در قرآن هم همین‌طور است؛ ما نمی‌گوییم ظواهر قرآن حجت نیست، حجت است ولی مشروط به این است که خلاف آن در کلام ائمه نیامده باشد، عین این قضیه در ظواهر هم که در اصول بحث می‌کنیم همین است بعضی‌ها می‌گویند ظاهر حجت نیست. همه روایاتی که این‌ها استظهار کرده‌اند و اخباری‌ها به آن تمسک کرده‌اند به این‌که ظاهر حجت نیست، در واقع به این برمی‌گردد که ملاک صحت استظهارات ما ائمه هستند و باید مخالفتی نباشد همین‌که مخالفت نبود، ظواهر حجت می‌شود؛ ولی اگر مخالفت بود کنار می‌رود. معنای آن روایات این است که یک چیز عقلی و منطقی هم هست یعنی اعتبار با آن مساعد است؛ معارف دینی به‌طور کلی و آنچه از رسول خدا نقل می‌شود در ارتباط با ائمه هم همین داستان است.

تا حدی استطرادی وارد این بحث شدیم ولی به‌رحال مناسبتی با بحث تعلم علم از غیر ائمه داشت و بد نبود که این را مطرح کردیم فکر می‌کنم بی‌تناسب نبود.

جمع‌بندی

به تکمیل بحث خودمان برگردیم، در بحث قبل هم در اینکه تعلم احکام از غیر ائمه جایز نیست و منع شده است، با یک نگاه درونی روایاتی را که در این باب وارد شده بود تفسیر کردیم و ۳ الی ۴ نکته درباره آن عرض کردیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم.



این در صورتی بود که ما باشیم و خود این روایات، مضمون روایات این بود، فقط یک روایت مخالفی داشت که به طور مطلق می‌گفت مراجعه نکنید که علی بن حکم زبیر در آن بود و در مورد سند آن هم صحبتی کردیم و تکمیل نکردیم. آن را تفسیر کردیم روایت به طوری که تعارض مرتفع شد و آن روایت هم با ۳ و ۴ قیدی که از روایات استخراج کردیم همراه با بقیه روایات شد.

روایات معارض

این یک خط سیر تحقیقی در این روایات بود. از زاویه‌ای دیگر باید ببینیم که آیا روایات معارضی با این‌ها هست یا این‌ها تعارضی ندارند. از این زاویه می‌خواهیم بحث رجوع به غیر اهل بیت و اخذ معارف از غیر اهل بیت را که با یک قیودی گفتیم حرام است و حرمت مقدمی و ارشادی دارد، ببینیم که در نقطه مقابل آن چیزی هست که توهم تعارضی یا مخالفتی بشود یا نه؟

گروهی از روایات داریم که این‌ها از روایات مشهوری است که خیلی جاها هم به آن‌ها تمسک می‌کنیم که در واقع به نحو اطلاق و عموم گفته‌اند که علم و حکمت را از همه جا فراگیرید، این همان چیزهایی است که ما به آن افتخار می‌کنیم که در اسلام حدومرزی برای تعلم و فراگیری نهاده نشده است؛ از نظر این‌که این علم را از که بگیرید و چگونه بگیرید، اطلاعاتی وجود دارد.

این از چیزهایی است که زیاد به آن تمسک می‌کنیم. این هم گروهی از روایات است که اولاً آدرس عده‌ای از آن‌ها را می‌دهیم و می‌خوانیم، نکاتی در محتوا و مضمون آن هست و همین‌طور در نسبت آن با روایاتی که گاهی ممنوعیت‌هایی آورده است. پس در برابر این گروه از روایات که می‌گویند «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴) می‌گوید ببین علمت را از چه کسی می‌گیری؟ از هر کس نگیر، از غیر ما نگیر و امثال این‌ها. گروهی می‌گویند علم را از هر جایی هست بگیر؛ که ممکن است نوعی معارضه داشته باشد. این گروه مقابل و معارض را بررسی می‌کنیم؛ این روایات عمدتاً به صورت پراکنده در موارد و مواضع مختلف باب ۱۴ آمده است. جلد ۲ کتاب العلم که از صفحه هشتاد و ... شروع می‌شود.



روایت اول

این روایات از صفحه ۹۶ شروع می‌شود، بعضی از روایات به این شکل است. مثلاً روایت ۴۲ از باب ۱۴ کتاب العلم بحار این‌طور است، از محاسن نقل شده است. ابن یزید که عمر بن یزید هست عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه بن زراره، -رجال همه معتبر هستند و به آن شکل محل بحثی نیست- عن ابی جعفر (ع) سند معتبر و موثقی دارد و احتمالاً صحیح هم باشد، همه امامی عادل هستند و توثیق شده‌اند، از امام باقر (ع) هست که قال؛ حضرت فرمودند که؛ قال المسیح (ع) از حضرت عیسی (ع) نقل می‌کنند که حضرت عیسی فرمود؛ لمحاسن ابن یزید عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن زرارة عن ابی جعفر قال قال المسیح ع «مَعَشَرَ الْخَوَارِیِّینَ لَمْ یَضُرَّکُمْ مِنْ نَتْنِ الْقَطْرِانِ إِذَا أَصَابَتْکُمْ سِرَاجُهُ» نتن که تعفن است روغن چراغ بوی بدی دارد، می‌گوید آن بو به شما ضرری نمی‌رساند وقتی که از نور آن استفاده می‌کنید، یعنی از نور آن که استفاده می‌کنید بوی بدی هم به شما نمی‌رسد قابل تحمل است. فکر کنم چنین چیزی باشد. این را مقدمه قرار داده برای اخذ علم از غیر مؤمن؛ «خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ»^۸ علم را از هر جایی و هر کسی بگیرید و نگاه به رفتار و شخصیت او نکنید.

بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت معتبر است، همین یک روایت معتبر را که پیدا کردیم ولو این که خیلی روایات مؤید دارد، البته خیلی از آن‌ها سند ندارد. این روایت از جهاتی اطلاق دارد؛ اولاً «مِمَّنْ عِنْدَهُ» یک سؤال این است که منظور فقط علوم دینی و الهی و معنوی است یا علم‌های دیگر است؟ که در ظاهر از آن نظر اطلاق ندارد، هر علمی نمی‌گوید ریاضی و شیمی و این‌ها، طبق بیان‌های که عرض می‌کردیم که علم یک اصطلاح جدیدی در روایات دارد یا اگر اصطلاح هم نباشد انصراف دارد و قرائن خاصه هم در روایات وجود دارد، منظور از علم همان علمی است که با سعادت انسان و مسائل دینی و زندگی و معیشت دینی انسان ارتباط دارد، علاوه بر بحث‌های عام، اینجا قرینه خاص هم دارد می‌گوید: «وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ» معلوم می‌شود که عملی است که با عمل ربط دارد، نه هر علمی، این مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که منظور آن باشد. در واقع می‌خواهیم بگوییم که؛

^۸ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.



اولاً: اطلاق ندارد که علم‌های دیگر را بگیرد، علم‌های ریاضی، شیمی و ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی، از مساق روایات قبلی که منع می‌کرده، خارج بود، از مسائل این‌ها هم که ترغیب می‌کند، باز خارج است. علم غیردینی را نه روایاتی که می‌گفت از آن‌ها نگیرید، شامل می‌شد، نه روایاتی که می‌گوید هر جایی هست یاد بگیرید شامل می‌شود. ثانیاً: اگر کسی بگوید علم اینجا اطلاق دارد، هم علم دینی را و هم علم غیر دینی را می‌گیرد؛ اگر اطلاق دارد، شما می‌توانید بگویید این مطلق است و آن روایات مقابل مقید است؟ این گفته که هر علمی، چه شیمی و چه ریاضی و چه علوم اعتقادی و اخلاقی و عملی را از غیر اهل هم می‌توانید بگیرید، بلکه ترغیب هم می‌کند که یاد بگیرید، آن‌ها گفتند علم‌های دینی را از غیر اهل نگیرید، می‌توانیم بگوییم این مطلق و مقید است؟

اولاً گفتیم این روایت اطلاق ندارد و معارض می‌شود، توهم معارضه درباره آن می‌آید؛ اگر بگوییم اطلاق دارد «خذوا العلم یعنی سواء كان دنیویاً او علماً دینیاً». مطلق است و می‌توانید از غیر اهل بگیرید. روایاتی که قبلاً می‌خواندیم می‌گفت علم را -که منظور علم دینی بود- از غیر ما اهل بیت نگیرید. می‌شود بگوییم این عام و خاص مطلق است؟

سؤال؛ مطلق و مقید می‌شود یعنی می‌گوید از همه بگیرید...

جواب؛ درست است که مطلق و مقید می‌شود ولی اینجا جای حمل بر مطلق و مقید نیست برای این‌که اگر بخواهیم روایت را حمل بر صورت غیر علم دینی بکنیم، قدر متیقن از آن بیرون می‌رود اینجا نمی‌شود مطلق را بر مقید حمل بکنیم. مطلق را در جایی بر مقید حمل می‌کنیم که قدر متیقن این خطاب مطلق از آن بیرون نرود. اینجا اگر بخواهیم بگوییم علم دینی از آن بیرون رفته، قدر متیقن اینجا است و دیگر نمی‌توانیم بگوییم این علم با آن مقیدها قدر متیقن و مصداق بارز و واضح آن را از دست بدهد.

سؤال؛ پس مطلق نیست؟

جواب؛ نه مطلق است، با شواهدی که دارد قدر متیقن آن علم دینی است، ولی ممکن است کسی بگوید که این قدر متیقن را من قبول دارم ولی علم معنای عام خود را دارد و فرد دیگر هم می‌گیرد، پس مطلق می‌شود. قرائن روشن و قوی دارد که فقط علم دینی را می‌گوید؛ می‌گوید علم دینی را از آن‌ها نگیرید.

این می‌گوید هر علمی را از هر کسی می‌خواهید بگیرید، اگر بخواهیم مطلق را حمل بر مقید بکنیم یعنی این اختصاص به علوم دنیوی پیدا می‌کند، درحالی‌که صدر و ذیل این‌طوری است که نمی‌شود گفت که فقط علم دنیوی



را می‌گیرد و لذا می‌گویند حمل مطلق بر مقید در جایی که مستلزم تخصیص مطلق به مصداق‌های غیره و خروج آن مصداق بارز و قدر متیقن بشود، این **مستأصل ۲۹** نیست.

این‌که حضرت عیسی می‌گوید که به این‌که خود او عمل می‌کند یا نمی‌کند نگاه نکنید، فضای آن علم دینی است این را نمی‌شود از آن روایت بیرون برد. توصیه‌ای که حضرت عیسی می‌کند و تشبیهی که قبل آن دارد که از نور آن استفاده می‌کنید، می‌گوید از این علم استفاده می‌کنید، فضا، فضای سعادت بشر است که می‌خواهد بگوید بروید سعادت خود را تأمین بکنید، از نور علم استفاده بکنید، بحث دنیوی به ذهن نمی‌آید. می‌توانیم بگوییم مطلق است. این قدر متیقن است. بعید است رهبر دینی درباره علم‌های دنیوی حرف بزند.

سؤال؛ شرایطی که رهبر دینی دارد و مردم از او انتظار دارند، این بگوید که بروید از دیگران بپرسید. جواب؛ شرایطی که رهبر دینی دارد این است که می‌گوید که آنچه به سعادت شما ارتباط دارد، از هرجایی بگیری، مضامین دینی می‌گویند؛ حکمت را از منافق هم بگیری، قدر متیقن این است. این یک بحث بود. ما گاهی در قرآن کریم اطلاقی داریم، بعد مقیداتی می‌آید، گاهی هم می‌گویند که مورد شأن نزول آیه این قسم است و می‌گویند اگر بخواهیم آن مقید را به قرآن بزنیم، شأن نزول آن‌که قدر متیقن است، خارج می‌شود. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم مطلق و مقید است.

شروط قانون مطلق و مقید و حمل مطلق بر مقید

در اصول قانون مطلق و مقید و حمل مطلق بر مقید، یک سلسله شروط دارد؛

- ۱- یکی این است که مثبتین نباشند، مثبت و منفی باشند،
- ۲- دیگری این است که حمل مطلق بر مقید، موجب خروج قدر متیقن یا شأن نزول یا مصداق واضح و بارز نشود،
- ۳- یکی هم این‌که بعد از حمل مطلق بر مقید اختصاص به فرد نادر پیدا نکند. این سه شرط خیلی مهم مطلق بر مقید است و چند شرط دیگر هم دارد.

نظر استاد

به نظر می‌آید که:



اولاً: این روایت کار به علم‌های دیگر ندارد؛ طبق بحث‌های کلی علم یک اصطلاح ویژه‌ای در متون دینی ما است و انصراف هم دارد. قرینه داخلی هم که می‌گوید به عمل او نگاه نکنید، معلوم می‌شود که علمی است که با این عمل ارتباط دارد، تشبیهی هم که به سراج و این‌ها کرده، باز همین‌طور، خطاب و توصیه‌هایی هم که حضرت عیسی به حواریون دارد، در روایات قدسی ما یک باب خاصی است. توصیه‌هایی که به حواریون دارد، همه توصیه‌های دینی است، این فضا که همه این‌ها را با هم در نظر بگیریم، اگر نگوئیم فقط منظور این است که این احتمال بسیار قوی است و بگوئیم اطلاق دارد، باز نمی‌توانیم حمل بر مقید بکنیم و آن را به جاهای دیگری تخصیص بزنیم. البته این نکته برای ما خیلی مهم نیست، برای این‌که اگر بخواهیم این را حمل مطلق بر مقید هم بکنیم، این روایت می‌گوید که در علم‌های دنیایی است و اختصاص به علم‌های دنیایی پیدا می‌کند. می‌گوید از هر کس بگیرد عیبی ندارد.

در علوم دینی و حکمت و این‌ها ادله خاصه داریم که می‌گویند از جای دیگر بگیرد عیبی ندارد، ثانیاً: قبول می‌کنیم و می‌گوئیم که این اطلاق دارد و روایات دیگر هم مقید است و مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم و این روایت مطلق، «خذوا العلم» مخصوص علم‌های دنیوی می‌شود می‌گوید علم‌های دنیوی مهم نیست، از هر کسی که می‌خواهید بگیرید. این در حد این روایت، قضیه را حل می‌کند ولی روایات دیگری داریم که در علم‌های دینی هم بخصوص وارد شده است.

۱- گفتیم اختصاص به علم دینی دارد، پس تعارض دارد، تعارض که دارد، یعنی ظاهر آن توهم تعارض دارد البته حل می‌کنیم،

۲- گفتیم مطلق هم باشد، باز نمی‌توانیم حمل بر آن بکنیم، به خاطر این‌که قدر متیقن آن علم دینی است پس تعارض هست،

۳- اگر بگوئیم این روایت مطلق است و مقید و حمل بکنیم و هیچ اشکالی هم نداشته باشد، حمل مطلق بر مقید فقط در این روایت است، روایات دیگر باقی می‌مانند که باز باید تعارض را بررسی بکنیم. این به ترتیب سه مطلب است.



روایت دوم

حدیث ۴۳ حدیث معتبری نیست، نوفلی عن علی بن سیف می‌گوید رفعه (مرفوعه است) و علی بن سیف هم ظاهراً توثیقی ندارد سئل امیرالمومنین؛ من أعلم الناس؟ قال؛ المحاسن النوفلی عن علی بن سیف رفعه قال: سئل امیر المؤمنین ع «من أعلم الناس قال من جمع علم الناس إلى علمه»^۹

بررسی دلالتی روایی

اعلم الناس کسی است که علم مردم را به علم خود اضافه بکند که یک نوع اطلاقی دارد، علم هر جایی باشد، هر علمی را به علم خود بیفزاید و اکتفای به علم خود نکند ممکن است که مثلاً بگوییم که افزودن هر علم بر علم خود، مورد ترغیب قرار گرفته است.

اینجا حالت اطلاق کمی قوی‌تر است بعید نیست علمی که می‌گوییم در علم به معنای عام مطلق به‌کار رفته باشد، یعنی هر علمی را بگیرد. اطلاق این بعید نیست و حمل آن بر مقید در این روایت دشواری ندارد.

در آینده بحثی خواهیم داشت که قواعد و معیارهای علمی که ما به آن ترغیب شدیم چیست؟ انشاءالله یک بحث مبسوط و جدایی خواهیم داشت که اینکه می‌گوییم علم نافع است که روایت زیادی هم دارد و آیا منظور از مفهوم نفع، مفهوم عرفی است یا مفهوم شرعی است؟ در آنجا بحث می‌کنیم. البته به آن قید می‌زند، روایاتی که در ترغیب به تعلم داریم، اگر بگوییم همه علم‌ها حتی دنیوی را هم می‌گیرد، آن وقت نافع بودن یک قیدی است که به همه این‌ها می‌خورد که بحث می‌کنیم. با قطع نظر از آن «من جمع علم الناس إلى علمه» یک اطلاقی دارد، اگر اطلاق داشته باشد، حمل مطلق بر مقید اشکال ندارد، اگر هم بگوییم علم اینجا ظهور در علم دینی دارد که کمی در اینجا بعید است، تعارض پیدا می‌شود.

البته ما نکات اختصاصی روایات را در طی مباحث می‌گوییم نگاه کلی و جمع‌بندی نهایی آن را بعداً عرض می‌کنیم.

^۹ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.



روایت سوم

یک روایت دیگری داریم که روایت ۶۴ است از عوالی اللثالی است که سند معتبری ندارد و مرسله است قال النبی (ص): «خذ العلم من أفواه الرجال»^{۱۰} علم را از مردم بگیرید، از هر که می‌خواهد باشد. سؤال؛ آیا سند این معتبر نیست باز هم روی آن باید بحث شود؟

بررسی سندی و دلالتی روایت

یک نکته‌ای وجود دارد. عبارت «خذ العلم من أفواه الرجال» را دو جور می‌شود معنا کرد تفسیر آن لازم نیست ممکن است که چیزی در این باشد که ذهن آدم را برای جمع و حل و این‌ها آماده بکند، احتمال این طرفی را هم بدهید.

گاهی می‌گویند روایت ضعیف است و پیامبر نگفته ولی کسی آن زمان این را گفته و نشان‌دهنده تلقی آن زمان است چنین چیزی می‌آورند و در فقه ما هم هست.

«خذ العلم من أفواه الرجال» دو معنا دارد؛ یکی این‌که این روایت درصدد این است که علم را از هر جایی هست بگیرید، رجال که می‌گوید، یعنی از هر که هست بگیرید؛

یکی هم این‌که علم را از استاد بگیرید، شفاهی باشد، از افواه بگیرید، فقط به خواندن اکتفا نکنید. این احتمال هم در آن هست «خذ العلم من أفواه الرجال».

رجال برای تعظیم نیست، این‌ها برای تحقیر است یک توهم است، «خذ العلم من أفواه الرجال» یعنی از هر کسی که شد بگیرید، نگاه نکنید که کیست، «من أي رجل کان» این یک معنا است، معنای دیگر تکیه بر افواه است؛ یعنی می‌خواهد بگوید شفاهی باشد، چون بعضی جاها دارد ولو سند معتبر نداشته باشد.

سؤال؛ این علم را از واسطه نگیرید و بروید از سراغ خود مردم بگیرید، از افواه بگیرید یعنی نفی واسطه‌ها را می‌کند...

جواب؛ این یک احتمال دیگری می‌شود، یعنی افواه رجال یک وقتی می‌گوییم یعنی استاد ببینید، شفاهی بگیرید.



یک وقتی می‌خواهیم بگوییم وسایط نخورد، از خودشان بگیرید دو نکته‌ای که عرض کردم کمی در اینجا اقوی است سند معتبری ندارد و اگر آن احتمال باشد این دیگر مطلق است که...

اینکه یک حکمتی را یا سر یک مسئله‌ای را می‌گویید، بیان یک مصلحتی را می‌کند، چه مقدار می‌توانیم از این بیان مصلحت حکم استفاده بکنیم، قواعدی آنجا ساختیم و پرداختیم و گفتیم آنجا «مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ عِلْمَهُ» این بیان یک مصلحت است، گفتیم اگر امام مصلحت دنیوی ذکر بکند و امری در آن نباشد خیلی معلوم نیست که بشود یک ترغیب شخصی از آن استفاده بکنیم. این نکته هم درست هست قاعده‌ای که سابق ریختیم این بود که؛

۱- یک وقتی در بیانات شرعی مجرداً امر می‌آید،

۲- یک وقتی امر می‌آید و بیان مصلحت و سر و حکمت می‌آید،

۳- یک وقتی هست که صرف بیان یک مصلحت است.

هرکدام از این‌ها در این‌ها ارشاد است یا شرعی و مولوی است، قواعدی داشت.

در شق سوم که بیان مصلحت بود، می‌گفتیم دو قسم است؛

۱- یک وقتی بیان یک مصلحت اخروی است، طبعاً مستفاد از آن یک حکم شرعی است که ثواب و عقاب بیان می‌کند.

۲- اگر در روایتی بیان یک مصلحت دنیوی باشد و هیچ امری هم در آن روایت نباشد، خیلی معلوم نیست اصالة المولویه یا شرعیه در آن جاری باشد، بعید نیست این ارشاد به یک امر عقلانی است؛ یعنی هر عقلی می‌فهمد که علم دیگران را انسان استفاده بکند، خوب است، این هم همان را می‌گوید.

دسته دیگر روایات می‌ماند که انشاءالله جلسه بعد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.